

تعدیه؛ در پرتو معناشناسی

علی قائمی امیری*

چکیده

ضرورت شناخت کامل تعدیه برای فهم صحیح کلام عرب، انگیزه نگارش این تحقیق شد. این تحقیق روشن می‌سازد که برای تعدیه غیر از یک معنای لفظی، یک معنای معنوی نیز وجود دارد. بنابر این تعدیه دو اصطلاح دارد که یکی اعم از دیگری است. ما در این تحقیق، معنا و کاربرد تعدیه را بیان کرده و جهت وضوح بیشتر، تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با مفهوم صیروت نیز بیان کردیم.

واژگان کلیدی:

تعدیه، تعدی، صیروت، جعل

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش



مقدمه

بخش عمده‌ای از زبان عربی مربوط به افعال متعدی است. پی بردن به ظرافت‌های معنایی و دقت‌های ادبی در این افعال نقش به‌سزایی در فهم‌گنه مقصود صاحبان سخن ایفا می‌کند.

برای تفهّم در کلام عرب ناچاریم به بررسی دقیق این ظرافت‌ها بپردازیم تا بتوانیم مقصود اصلی را از احتمالات دیگر بازشناسیم. برای رسیدن به این مهم به بحثی پیرامون معنای تعدیه پرداختیم.

معنای تعدیه هم در کتب صرفی ذیل معانی ابواب ثلاثی مزید و هم در کتب نحوی مورد بحث قرار گرفته است. در ترتیب الفیه بابی به نام «تعدیه الافعال» بعد از باب اشتغال وجود دارد اما اصل مباحث مربوط به معنای تعدیه که مربوط به صرف است، در بخش آخر یعنی «تصریف الافعال» مطرح می‌شود. در سایر ترتیب‌های معروف در کتب نحوی این بحث به صورت مجزا دیده نمی‌شود.

در بحث «معنای تعدیه» که محور بحث در این تحقیق می‌باشد، اختلافات فراوانی وجود داشت. با ریشه‌یابی این اختلافات معلوم شد که بسیاری از آن‌ها ناشی از تفاوت فهم از لغت تعدیه می‌باشد. بنابر این در ابتدا دیدگاه‌های صاحبان لغت را در این باره آورده‌ایم.

در مبحث بعدی روش شناخت فعل متعدی و در مرحله بعد فرآیند متعدی کردن فعل لازم آمده است که به ما کمک می‌کند مصادیقی که معنای تعدیه در آن‌ها وجود دارد را بشناسیم و در مرحله بعد خودمان بتوانیم برای رساندن معنای تعدیه از ابزار آن استفاده کنیم.

به مناسبت بحث شناخت افعال متعدی، فصلی جداگانه را اختصاص دادیم که به بررسی صدق یا عدم صدق معنای تعدیه در سایر ابواب ثلاثی مزید می‌پردازد.

در پایان مقاله، دو بحث لازم جهت تکمیل تصور از معنای تعدیه به رشته تحریر



درآمده است. بحث اول، تفاوت معنای تعدیه با صیرورت می‌باشد که بخشی از ضابطه‌های تشخیص و تمایز این دو معنا را نشان می‌دهد و بحث دوم، تفاوت معنای تعدیه در حالت مجهول (به فرض شناخت کامل خواننده از بحث مجهول) با معنای قبل از تعدیه مطرح گشته است.

معنای تعدیه در لغت

«تعدیه» و «تعدی» به ترتیب مصدرهای باب تفعیل و تفعّل از ماده «عدو» می‌باشند که اصحاب لغت آن‌ها را اینگونه معنا کرده‌اند:

معنای تعدی	معنای تعدیه	لغت نامه
_____	عدی: ای جاوز إلى غیره	العین
_____	عدی [عن امر]: ای جاوزه إلی غیره	معجم مقاییس اللغة
تعدیته: تجاوزته إلى غیره	عدیته: تجاوزته إلى غیره	مصباح المنیر
تعدی الحق: جاوزه؛ عداه فتعدی	عداه: اجازة و أنفذه	تاج العروس من جواهر القاموس
_____	عداه: اجازة و أنفذه	قاموس المحيط
تعدی: تجاوز قدره	_____	المحیط فی اللغة
التعدی: مجاوزة الشيء إلى غیره	_____	شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام
تعدی الشيء: جاوزه / تعدی الشيء إلى آخر: تجاوزه	عدی الشيء: اجازة و أنفذه	المنجد
التعدی: مجاوزة الشيء إلى غیره	عدی عن الأمر: جاوزه إلى غیره	لسان العرب



برای بررسی جدول فوق، ابتدا توجه به دو نکته لازم است:

اول آن که به تصریح کتب لغت، کلمات «أجاز»، «جاوَزَ» و «تَجَاوَزَ» هر سه به یک معنا می‌باشند.^۲ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت برای هر یک از تعدیه و تعدی دو مبنای کلی وجود دارد و دوم آن که فعل لازم باب تفعیل هرگز در باب تفعّل، متعدی نمی‌شود و نیز فعل متعدی باب تفعّل، هرگز در باب تفعیل لازم نمی‌شود.

بنابر دو نکته فوق، می‌توان نتیجه گرفت برای هر یک از تعدیه و تعدی دو مبنای کلی (لزوم و تَعَدَى) وجود دارد که به صورت زیر دسته بندی می‌شود:

العین؛ هم تعدیه و هم تَعَدَى را لازم^۳ می‌داند.

مصباح المنیر، المحيط، المنجد و لسان العرب؛ هم تعدیه و هم تَعَدَى را متعدی می‌دانند.

تاج العروس؛ تعدیه را متعدی انگاشته و تعدی را، هم بصورت لازم (مطاوعه) و هم متعدی صحیح می‌داند.

مقایس اللغه و قاموس المحيط؛ تعدیه را متعدی دانسته و نسبت به تعدی ساکت می‌باشند.^۴

بنابر این هر کدام از تعدیه و تعدی را می‌توان «گذشتن» یا «گذرانیدن» معنا کرد.

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۲. العین، لسان العرب، تاج اللغه و صحاح العربیه، مصباح المنیر، المحيط فی اللغه، قاموس المحيط، فرهنگ ابجدی، ذیل ماده «جوز».

۳. شایان توجه است که این الفاظ «لازم و متعدی» در این نقطه از متن در معنای اصطلاحی و عوامانه بکار رفته‌اند نه در اصطلاح علمی.

۴. احتمال می‌رود سکوت معجمی چون مقایس اللغه در برابر تعدی، دلالت کند بر لازم دانستن. چون که اولین و مشهورترین معنای باب تفعّل، مطاوعه باب تفعیل می‌باشد (به تصریح اغلب کتب مرجع) و این سکوت نشانه بدیهی دانستن این امر باشد.



معنای تعدیه در اصطلاح اهل فن

به عنوان مقدمه باید در نظر داشت برخی از علمای علم صرف، تعریف تعدیه و تعدی را صرفاً به صورت یک فرمول و بدون توجه به معنای آن بیان کرده‌اند که این تعاریف در فصل آینده خواهند آمد لذا اکنون به تعریف تعدیه و تعدی با عینک معناشناسی می‌نگریم که در تعریف شرح شافیه و موسوعه این معنا واضح می‌شود.

الف) آن دسته از صرفین که معنای تعدیه را متعدی در نظر گرفته‌اند:

۱. شرح النظام:

«معنی التعدیه: ان يجعل الفعل بحيث يتوقف فهمه على متعلق بعد ان لم يكن

كذلك نحو أجلسته.»^۵

توضیح: یعنی فعل را به گونه‌ای قرار بدهد که معنا و فهم کاملش نیازمند به مفعول باشد و با آوردن فعل و فاعل به تنهایی، فهمش ناقص بماند در صورتیکه قبل از عمل تعدیه، فهم آن نیازمند مفعول نبود و با آوردن فاعل به تنهایی کامل می‌شد مثلاً «جَلَسَ» فقط فاعل می‌خواهد اما وقتی در اثر تعدیه به «أَجْلَسَ» تبدیل شد نیازمند مفعول می‌شود چون اگر بگوییم «نشستم» معنای کاملی می‌دهد و یصح السکوت است اما اگر بگوئیم «نشاندم» مخاطب منتظر است که بگوئیم چه کسی را مثلاً بکر را نشاندم یا خالد را نشاندم.

۲. شرح شافیه مرحوم رضی:

«و هی [التعدیه] ان يجعل ما كان فاعلاً لازماً مفعولاً لمعنى الجعل فاعلاً لأصل

الحدث على ما كان؛ فمعنى أذهبتُ زيداً: جعلتُ زيداً ذاهباً. فزيد مفعول معنى

الجعل الذى استفيد من الهمزة فاعل للذهاب كما كان فى ذهب زيد.»^۶

توضیح: یعنی فاعل فعل لازم را که در فعل متعدی هم فاعل و انجام‌دهنده حدث

۵. نظام الاعرج، شرح النظام، ص ۵۳

۶. رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۱، ص ۸۶



اصلی می‌باشد، مفعول معنای جَعَلَ قرار دهد. در جمله «ذهب زید»، «زید» فاعلِ حدث «ذهاب» است.

وقتی در اثر تعدیه جمله فوق به «أذهبْتُ زیداً» تبدیل می‌شود دوباره زید است که در نهایت رفته است و حدث ذهاب را انجام داده است اما نه خودش بلکه یک فاعل جدید، او را انجام دهنده حدث قرار داده است. این قرار دادن همان معنای جَعَلَ می‌باشد. در حقیقت همان فاعل است که به صورت مفعول معنای جَعَلَ اضافه شده است.

۳. تاج العروس:

«تعدیه الفعل و هو جعل الفعل لفاعل يصير من كان فاعلا له قبل التعدیه منسوباً إلى الفعل نحو خرج زید فأخرجته.»^۷

توضیح: یعنی قرار دادن فعل اصلی برای فاعلی جدید که فاعل قبل از تعدیه را به مفعول بعد از تعدیه (منسوب) تبدیل کرده است. مثلاً در «خرج زید»، «زید» فاعل قبل تعدیه می‌باشد. تعدیه یعنی خروج را برای فاعلی جدید مانند بکر قرار دهیم که آن فاعل جدید، زید را منسوب اُخْرَجَ کرده است. این منسوب همان مفعول به است.

نقد:

همانطور که در توضیح آمد، از تعریف چنان بر می‌آید که «خروج» (خارج شدن)، برای فاعل جدید است نه «خارج کردن».

این اشکال قابل رد نمی‌باشد مگر با این توجیه که منظور نویسنده از «لفاعل»، فاعل معنوی یعنی انجام دهنده آن فعل اصلی (خروج) می‌باشد که در «أخرجْتُ زیداً» هم در حقیقت فاعل خروج، همان زید است. و «جَعَلَ الفعل لفاعل» یعنی «جَعَلَ

۷. محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ذیل مادة عدو



الخروجَ لزيد». زیدی که در «أخرجتُ زیداً» به صورت منسوب به أخرج یعنی مفعول به درآمده است. یعنی «یصیر» به معنای شدن و در آمدن ترجمه شد.

اما دلیل این ترتیب در مباحث که در ابتدا توضیح را به شکل دیگری آوردیم و سپس اشکال کرده و بعد اشکال را رد کردیم این است که به نظر می‌رسد توضیح اولیه، منظور نویسنده بوده است و اشکال وارده را نمی‌توان رد کرد زیرا اگر «یصیر» بمعنی شدن و در آمدن باشد، استفاده از عبارت «لفاعلٍ یصیرُ منسوباً إلى الفعل» کفایت می‌کرد. اما در عبارت، «من كان فاعلاً له قبل التعدیه» آمده است و این «فاعلاً» فقط می‌تواند زید باشد. بنابر این ترجمه «لفاعلٍ» به همان زید با توجه به این که تکرار در یک سطر زائد می‌باشد، غلط است.

شاهد ادعای ما در ردِّ اشکال آن، است که اگر برای «لفاعلٍ» هم زید و هم آن فاعل جدید (ت) مُحْتَمَل باشند فاعل جدید (ت) قریب به ذهن است و زید بعید از ذهن.

در جواب کسی که می‌گوید «یصیر» حتماً بمعنی «شدن» است و استفاده از آن در معنای «کردن» غلط است می‌گوئیم با توجه به عدم اعراب گذاری کتاب تاج العروس، «یصیر» را به ضم یاء (باب افعال یا باب تفعیل) می‌خوانیم آنگاه (أصارَ یا صیرَ) بمعنای حَوَّل^۸ می‌باشد بخلاف (صار) که بمعنای تَحَوَّل است.

اما همهٔ این وجوه معنایی برای وقتی است که مصرانه جمله «یصیر من كان فاعلاً...» را بنابر قاعدهٔ «الجُمْلُ بعد النکراتِ صفاتٌ»،^۹ یک نعت برای کلمه «فاعلٍ» بدانیم.

چنانچه این جمله را:

الف) جملهٔ وصفیه برای «جعل» بدانیم، می‌توان معنای دیگری ارائه داد. قبل از

۸. لویس معلوف، المنجد، ذیل مادة صار

۹. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۲۸



ارائه معنا باید دانست «جعل» نکره است چون اضافه مصدر به مابعدش، اضافه معنویه است^{۱۰} و در اضافه معنویه چنانچه مضاف الیه نکره باشد، مضاف هم نکره خواهد ماند و معرفه نمی‌شود.^{۱۱}

شایان توجه است الف و لام «الفعل» در «جعلُ الفعل» از نوع الف و لام جنس است نه عهد لذا عامل تعریف نمی‌باشد.

ب) یا جمله حالیه برای «جعل» بدانیم. (البته با این مبنا که حال می‌تواند خبر واقع شود.^{۱۲})

در این دو صورت توضیح عبارت تاج‌العروس متفاوت می‌شود. اما توضیح دوم: یعنی فعل را برای فاعلی جدید قرار دهد در حالی که فاعل قبلی، منسوب به فعل یعنی مفعول به باشد. در این توضیح هم مجدداً همان اشکال وارد است.

۴. موسوعة النحو و الصرف و الاعراب:

این کتاب تعدی و تعدیه را هم معنا دانسته است:

«التعدی و التعدیه - هما فی الصرف - تغییر الفعل بتضمین معنی الجعل و التصییر.^{۱۳}»

توضیح: یعنی تغییر فعل به گونه‌ای که شامل معنای جعل و تصییر شود. معنای جعل که در توضیح شرح شافیه گذشت اما معنای تصییر^{۱۴} «کردن» است یعنی به

۱۰. حسین شیرافکن، الهدایة فی النحو فی ثوبها الجدید، ج ۱، ص ۱۴۲

۱۱. همان

۱۲. امیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه حال.

۱۳. همان، ذیل واژه تعدی، تعدیه.

۱۴. در فصل‌های بعد درباره تفاوت تعدیه با صیوروت مطالبی خواهد آمد.



فرض مثال، خروج یعنی خارج شدن. اما تعدیه شده آن که اخراج است بمعنای خارج کردن می‌باشد (در این تعریف درباره فاعل صحبتی نشده است).

ب) علوم العربیه معنای تعدیه را لازم فرض کرده و در تعریف تعدیه گفته است:
 ۵. علوم العربیه:

«تعدیه آنست که معنای فعل طوری شود که اقتضاء مفعولی کند که ثلاثی مجردش اقتضاء آن مفعول را ندارد مانند زید ذهب و زید اذهب. در شنیدن ذهب انتظاری نیست ولی پس از شنیدن اذهب شنونده منتظر است بفهمد مفعول چیست یعنی زید چه چیز را برد؟»^{۱۵}

نقد:

از آوردن عبارت «ثلاثی مجردش اقتضاء آن مفعول را ندارد» برداشت می‌شود حاصل تعدیه همواره فعل غیر ثلاثی مجرد است حال آن‌که همانطور که بعداً می‌آید بوسیله حرف جر می‌توان ثلاثی مجرد متعدی ساخت مانند تبدیل (ذهب) به (ذهب به) که طی فرآیند تعدیه می‌باشد.
 اگرچه این سخن ذیل باب افعال آمده است اما به صورت کلی نادرست است.

تفاوت تعدیه لفظی و تعدیه معنوی (فعل متعدی مشترک لفظی)

در اصطلاح علمای نحو اصطلاح تعدیه گاهی فقط بر افعال متعدی به باب‌ها اطلاق می‌شود.

ظاهر تعریف مرحوم رضی و همچنین صاحبان تاج العروس و موسوعه این است که عبارت «ان يجعل ما كان فاعلاً لل لازم مفعولاً لمعنى الجعل فاعلاً لأصل الحدث على ما كان» اشعار دارد به این که در مثال «أذهب زید بکراً»، زید بکر را رونده قرارداده



است یعنی خودش همراهش نرفته است و فقط زید را روانه کرده است.^{۱۶} این برداشت فقط در افعال متعدی به باب افعال یا تفعیل صحیح است و در ثلاثی مجرد صحیح نمی‌نماید. چون در مثال «ذهب زید بیکر»، بکر روانه نشده است بلکه خود زید هم به همراه بکر رفته است.

پس این گروه از علمای ادب، تعدیه را منحصر در قسم اول می‌دانند و هر فعل متعدی اصطلاحی را دربردارنده معنای تعدیه نمی‌دانند. هرچند این رابطه از طرف مقابل صحیح است یعنی هر فعلی که تعدیه بر آن انجام شده است متعدی اصطلاحی است.

بنابر این فعل متعدی مشترک لفظی است که می‌تواند یک معنای اعم و یک معنای اخص داشته باشد.

اما اگر بخواهیم دوگانگی اصطلاحی را نپذیریم می‌توانیم بگوییم «جعل الفاعل» معنای اعمی دارد و می‌تواند شامل همراهی فاعل جدید یا عدم آن گردد یعنی چه خود زید برود چه نرود بکر رفتن را انجام داده است.

راه شناخت متعدی (به معنای اعم)

قبل از پرداختن به موضوع، نکته‌ای بسیار مهم لازم به ذکر است. عنوان تعدیه به معنای اعم فعل متعدی اختصاص دارد. لذا ضابطه‌های لفظی بیان می‌کند.

هر فعلی یا لازم^{۱۷} و یا متعدی است^{۱۸} به فعل لازم «الفعل القاصر» هم گویند چون

۱۶. جمعی از نویسندگان، معجم الوسیط

۱۷. در لغت چیزی را لازم گویند که پیوست چیزی باشد و از آن جدا نشود و فعلی که مفعول نمی‌گیرد را لازم نامیده‌اند چون دلالت نمی‌کند بر این که از فاعل چیزی به دیگری تعلق گرفته.

(هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۶)

۱۸. ابن صائغ، شرح مفصل لابن عیش، ج ۷، ص ۶۷



اکتفا به فاعل می‌کند و تصور از گرفتن مفعول به دارد و فعل متعدی «الفعل الواقع» می‌گویند چون بر مفعول به واقع می‌شود.

در نام‌گذاری دیگری فعل لازم را «الفعل غیر المجاوز» گویند چون از فاعل تجاوز نمی‌کند اما فعل متعدی را «الفعل المجاوز» گویند چون از فاعل به مفعول تجاوز می‌کند.^{۱۹}

در تعریف فعل متعدی گفته‌اند «هو ما يتعدى اثره فاعله و يتجاوزه إلى المفعول به»^{۲۰} و گفته‌اند «ما أنبأ لفظه من حلوله في حيز غير الفاعل»^{۲۱} و یا «ما تجاوز حدوثة من الفاعل إلى المفعول به»^{۲۲} و «ما يفتقر وجوده إلى محل غير الفاعل»^{۲۳} و در غیر از این موارد فعل، لازم است.

توضیح همه این تعاریف با توجه به تعریف تعدیه واضح بوده و نیاز به بیان مجدد ندارد اما علمای علم صرف فرمولی ساده‌تر از روش تطابق با تعریف، برای شناخت متعدی ارائه داده‌اند:

«لازم آنست که مفعول نمی‌گیرد و متعدی آن است که مفعول می‌گیرد»^{۲۴}

این ضابطه بسیار خوبی است اما باید به ۲ نکته توجه کرد:
اولاً منظور از مفعول، اعم از مفعول با واسطه و مفعول بی‌واسطه است. چرا که «ذهب بزید» را هم متعدی نامیده‌اند.^{۲۵} و ثانیاً منظور از مفعول، مفعول به است نه

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۱۹. مصطفی غلائینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۴۳؛ هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۶

۲۰. مصطفی غلائینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۴۳

۲۱. ابن صائغ، شرح مفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۶۲

۲۲. رشید شرتونی، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۲۴

۲۳. ابن صائغ، شرح مفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۶۲

۲۴. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۶

۲۵. همان، ص ۲۳۷

مفعول فیه و نه مفعول مطلق و نه سایر مفاعیل. همانطور که جامع الدروس گفته است علامت تعدیه قبول هاء ضمیری است که به مفعول^{۲۶} به برگردد، نه به ظرف یا مفعول مطلق مانند «اجتهد الصالب فأكرمه» به خلاف «یوم الجمعة مدته» و «تجمل بالفضینه تجملاً كان تجمله سلفك الصالح»^{۲۶}

توجه به چند نکته در شناخت فعل لازم از متعدی می تواند کمک رسان باشد:

- ۱- تعداد افعال لازم بیش از افعال متعدی می باشد.^{۲۷}
- ۲- موارد استعمال فعل لازم در موارد زیر است:
 - مواقعی که دلالت بر غریزه کند مانند: شجع.
 - مواقعی که دلالت بر شکل و خصوصیات ظاهری قابل اندازه گیری کند مانند: طال.
 - مواقعی که دلالت بر رنگ، عیب یا زینت ظاهری کند مانند: زرق و عور و غید.
 - مواقعی که دلالت بر آلودگی یا نظافت کند مانند: طهر.
 - مواقعی که دلالت بر خالی و پر شدن کند مانند: شبع.
 - مواقعی که دلالت بر عوارض طبیعی کند مانند: مرض.^{۲۸}
- ۳- فعل در باب های انفعال، تفعّل، افعال، افعال، افعال و افعال همواره لازم است و از این باب ها فعل متعدی نمی آید.^{۲۹}
- ۴- در مورد سایر باب ها در ۴ باب افعال، تفعیل، مفاعله و استفعال، اغلب افعال

۲۶. مصطفی غلاتینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۳۱

۲۷. محمد بن علی صبان، حاشیه الصبان علی شرح الأشمونی، ج ۴، ص ۲۴۱

۲۸. رشید شرتونی، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۲۵

۲۹. همان، ص ۲۵؛ همان، ج ۱، ص ۲۳۷



- متعدی هستند و در باب‌های تفاعل، تفاعل و انفعال اغلب لازم می‌باشند.^{۳۰}
- ۵- اگر فعلی لازم بود متضاد معنایی آن هم قطعاً لازم است و بالعکس^{۳۱} مانند اسود و ابیض (هر دو متعدی).
- ۶- بعضی از افعال در یک باب گاهی به صورت لازم استعمال شده‌اند و گاهی به صورت متعدی مانند مثال‌های زیر:

- رَجَعْتُ: برگشتم و رَجَعْتُ زیداً: زید را برگرداندم.
- وَفَرَّتِ النِّعْمَةُ: نعمت فراوان شد، وَفَرَّ اللهُ النِّعْمَةَ: خداوند -متعال- نعمت را فراوان کرد.
- خَسَفَ الارضُ: زمین فرو رفت، خَسَفَ اللهُ الارضَ: خداوند -متعال- زمین را فرو برد.^{۳۲}

۷- افعال متعدی یا «متعدی به یک مفعول» هستند یا «متعدی به دو مفعول» و یا «متعدی به سه مفعول»^{۳۳} و قسم اخیر نهایت افعال متعدی است و بیش از آن استعمال نشده است.^{۳۴} آن هم فقط در هفت فعل است که عبارت‌اند از اَرَى، أَعْلَمُ، حَدَّثَ، خَبَّرَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ، نَبَأَ.^{۳۵} مانند أَعْلَمْتُ زیداً بَكراً قائماً (به زید آموختم بکر قائم است).

۳۰. رشید شرتونی، مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۲۵

۳۱. ابن صائغ، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۶۳

۳۲. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیة، ج ۱، ص ۲۳۸؛ رشید شرتونی، مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۲۴ «با تغییر در مثال‌ها». در مثال وفرت النعمة، المنجد وُفِرَ (به ضم عین) را بمعنای کَثُرَ وِ اِتِّمَعَ می‌داند اما مصباح المنیر وُفِرَ را تَمَّ و کَمَلَ ترجمه کرده است. لذا این مثال پذیرفته می‌باشد.

۳۳. ابن صائغ، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۶۲ و هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیة، ج ۱، ص ۲۳۶

۳۴. ابن صائغ، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۶۸ و ۶۵

۳۵. رشید شرتونی، مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۲۴۵



۸- افعال متعدی دو نوع هستند یا «متعدی بنفسه» یعنی مفعول به آن‌ها بدون واسطه می‌آید و یا «متعدی بالغير» که مفعول به آن‌ها به واسطه حرف جر می‌آید. مثال برای دسته اول «بریت القلم» می‌باشد و برای دسته دوم «ذهبتُ بک». ۳۶.

و گروه سومی هم وجود دارد که هم «متعدی بنفسه» و هم «متعدی بالغير» استعمال شده‌اند مانند: شکرْتُ الله و شکرْتُ لله هر دو به معنای خدا را شکر کردم. ۳۷.

فرآیند تعدیه

گفته شده است فرآیند تعدیه فقط بر روی ثلاثی مجرد انجام می‌شود. ۳۸ ولی به تصریح جامع الدروس مثال أَعْرَضَ که خود، ثلاثی مزید باب افعال است به وسیله حرف جر عن متعدی می‌شود: أَعْرَضَ عن. ۳۹

اما در هر دو صورت ثمره فرآیند متعدی کردن یک فعل غالباً افزودن یک مفعول، به آن می‌باشد بنابر این با توجه به نکته هفتم مبحث گذشته، منحصرأ بر روی سه دسته از افعال می‌توانیم این فرآیند را اجرا کنیم: فعل لازم، فعل متعدی به یک مفعول و فعل متعدی به دو مفعول و برای فعل متعدی به سه مفعول که بوسیله حرف جر چهار مفعول بگیرد مثالی یافته نشده است.

بنابر نظر مشهور تعدیه ۳ طریقه دارد که عبارت‌اند از:

۳۶. مصطفی غلاتینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۳۲-۳۱

۳۷. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۸

۳۸. طباطبایی، سید محمد رضا، صرف ساده، ص ۱۵۸: «تعدیه: ... متعدی کردن یک فعل ثلاثی مجرد»

گرچه این تعریف ذیل باب افعال آمده است؛ و بدیهی است چنانچه ثلاثی مزیدی بخواهد متعدی شود بوسیله باب افعال این اتفاق نمی‌افتد پس با این دید اشکالی به کتاب وارد نیست.

۳۹. مصطفی غلاتینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۴۶



۱- بردن فعل به باب افعال (افزودن همزه بر اول فعل)

معنای غالبی باب افعال همین تعدیه می‌باشد^{۴۰} که هر سه دسته افعال را در بر می‌گیرد.

یا فعل لازم به سبب آن، متعدی به یک مفعول می‌شود مانند: *أَذْهَبْتُ زَيْدًا وَ أَجْلَسْتُهُ*.^{۴۱}

یا ثلاثی مجرد متعدی به یک مفعول، متعدی به دو مفعول می‌شود (که اولی آن‌ها مفعول فعل *جَعَلَ* یا *صَيَّرَ* و دومی مفعول مبدا فعل می‌باشد) مانند: *أَحْفَرْتُ زَيْدًا النَّهْرَ* به معنای *جَعَلْتُهُ حَافِرًا* له.^{۴۲}

و اگر ثلاثی مجردش دو مفعولی باشد به وسیله همزه باب افعال سه مفعولی می‌شود (که اولی آن‌ها مفعول فعل *جَعَلَ* و دومی و سومی مفعول مبدا فعل می‌باشند)^{۴۳} مانند آیه شریفه «و إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا»^{۴۴} که «کمو» مفعول اول، «هم» مفعول دوم و «قلیلاً» مفعول سوم می‌باشد.^{۴۵}

۲- بردن فعل به باب تفعیل (مضعف کردن عین الفعل فعل)

یکی از دو معنای غالبی باب تفعیل، تعدیه می‌باشد^{۴۶} که تعدیه باب تفعیل همانند

۴۰. رشید شرتونی، *مبادئ العربیة*، ج ۴، ص ۱۹؛ مصطفی غلاتینی، *جامع الدروس*، ج ۱، ص ۲۲۴. در ابتدا آوردن معنای تعدیه نسبت به سایر معانی در کتب دیگر علمی هم نشانگر همین قید غالبی خواهد بود.

۴۱. جمعی از علما (جرجانی، علی بن محمد)، *جامع المقدمات*، ج ۱، صرف میر، ص ۱۳۶

۴۲. رضی الدین استرآبادی، *شرح شافیة ابن حاجب*، ج ۱، ص ۸۶

۴۳. همان، ج ۱، ص ۸۶

۴۴. انفال: ۴۴

۴۵. محمود صافی، *الجدول فی اعراب القرآن*، ج ۱۰، ص ۲۳۰

۴۶. مصطفی غلاتینی، *جامع الدروس*، ج ۱، ص ۲۲۴



باب افعال است. ۴۷ مانند «فَرَحْتُ زَيْدًا» و «خَوَّفْتُهُ عَمْرَوًا» ۴۸

باید متذکر شد که برخی از علما، معنای نسبت باب تفعیل را زیر مجموعه همان تعدیه می‌دانند مانند «خَطَّأْتُ»، «فَسَقْتُ» ۴۹، که به ترتیب به معنای «نَسَبْتُهُ إِلَى الْخَطَا»، «نَسَبْتُهُ إِلَى الْفِسْقِ» ۵۰ آمده‌اند.

توجیه معنای نسبت در ذیل تعدیه، آن است که بگوئیم در اینجا هم، او را خاطی و فاسق و زانی قرار داده است اما نه در حقیقت بلکه در در ذهن و یا کلام. نسبت دادن (چه در ذهن و چه در خارج) در معنای جعل و تصییر با تسامح صادق است.

۳- افزودن حرف جر مخصوص به آن فعل:

مانند «ذهب» که می‌شود «ذهبتُ به» و «أعرض» که می‌شود «أعرض عنه» ۵۱. چند نکته:

بر اساس جمله «لَا تُمَكِّنْ مَعْرِفَةَ ذَلِكَ إِلَّا مِنْ كِتَابِ اللُّغَةِ» ۵۲ می‌فهمیم این که کدام ماده به باب افعال یا تفعیل می‌رود یا با چه حرف جری متعدی می‌شود، این هیچ قیاسی ندارد و کاملاً سماعی است. همانطور که علوم العربیه تصریح دارد: «تعدیه افعال قاعدة کلی ندارد بلکه باید از سماع تبعیت شود» ۵۳

۱- در این باره که آیا هر فعلی قابل متعدی سازیست؟ پاسخ منفی است به دلایلی

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۴۷. ابن صنّاع، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۱۵۹

۴۸. محمد بن علی صَبَّان، حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی، ج ۴، ص ۲۲۴

۴۹. ابن صنّاع، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۱۵۹

۵۰. لویس معلوف، المنجد: ذیل واژگان.

۵۱. مصطفی غلاتینی، جامع الدروس، ج ۱، ص ۴۶- ۴۵

۵۲. رشید شرتونی، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۲۵

۵۳. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۸



از قبیل چهار مفعولی شدن و... که گذشت. اما در این که افعال لازم آیا همواره متعدی می‌شوند یا خیر، علوم العربیه تصریح دارد:

«فعل لازم از هر بابی به حرف جر متعدی می‌شود»^{۵۴}

اما مبادی العربیه می‌گویند بعضی از افعال به هیچ یک از طرق گفته شده تعدیه، متعدی نمی‌شوند ولی این کتاب طریقی ارائه کرده است که به وسیله آن بتوانیم معنای تعدیه مورد نظر خود را برسانیم. و آن استفاده از افعال «جَعَلَ و صَيَّرَ» می‌باشد. مانند: «جَعَلْتُ الشَّجَرَ مُثْمَرًا و صَيَّرْتُ الْمَكَانَ مُظْلَمًا و جَعَلْتُكَ تَخْدِمَ وَطَنَكَ»^{۵۵} در این حال باید گفت معنای تعدیه جاری شده است اما فعل به طور لفظی متعدی نشده است.

۲- گاهی بعضی از افعال به طرق مختلفی متعدی شده و در نتیجه معانی مختلفی پیدا می‌کنند. مانند: «جَزَمَ الِیْمِیْنَ» که خودش متعدی است معنایش عبارت است از «امضاها». به وسیله حرف جر «عن» نیز متعدی می‌شود (جزم عنه) که در این صورت به معنای «عَجَزَ» خواهد بود و همینطور به وسیله علی (جزم علی) نیز متعدی می‌شود که به معنی «سَكَّتَ» می‌باشد.^{۵۶} وجه آوردن قید «غالباً» در بحث ثمره تعدیه (ابتدای بحث فرایند تعدیه) همین مطلب است چون در این مثال و مثال‌های نادری از این قبیل، تعدیه صورت گرفته است اما در نهایت مفعولی به آن افزوده نمی‌شود بلکه معنا به طور کامل تغییر می‌کند.

۵۴. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۲۳۷

۵۵. رشید شرتونی، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۲۴ «با اندکی تغییر عبارت جهت واضح سازی»

۵۶. همان



بررسی تعدیه در سایر ابواب ثلاثی مزید

برخی از علمای علم صرف ضمن شمردن راههای اجرای فرآیند تعدیه علاوه بر سه راه مذکور، راه دیگری چون بردن به ابواب دیگر را هم ذکر کرده‌اند اما باید دانست: غیر این دو باب [افعال و تفعیل] تعدیه نمی‌شود مگر به ندرت در بعضی ابواب.^{۵۷}

-تعدیه باب مفاعله:

از معانی باب مفاعله، تعدیه نیز ذکر شده است. بدین تعبیر که فاعل گاهی به معنای «أفعل» و گاهی هم به معنای «فعل» خواهد آمد مانند: «عافاك الله»^{۵۸} صرف ساده در معانی باب مفاعله هم «تعدیه» و هم «صیروت» را شمرده است (که در فصل‌های بعد به طور مفصل درباره هم‌پوشانی آن‌ها بحث می‌شود) و در مثال آورده است:

«بَعْدَ زَيْدٍ زَيْدٌ: دَوْرٌ شَدَّ وَ بَاعِدْتُهُ: أَوْ رَا دَوْرٌ كَرْدَمُ»

و در صیروت آورده است:

«عَاقِبْتُ فَلَانًا: جَعَلْتُهُ ذَا عَقُوبَةٍ وَ...»^{۵۹}

همچنین در شرح النظام آمده است فعل غیرمتعدی به وسیله باب مفاعله متعدی به یک مفعول می‌شود. مانند: «كَارَمْتُهُ» و «شَاعَرْتُهُ» و همچنین متعدی به یک مفعول نیز در این باب متعدی به دو مفعول می‌گردد.^{۶۰}

۵۷. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ۲۳۷

۵۸. ابن صائغ، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۱۵۹

۵۹. سید محمد رضا طباطبایی، صرف ساده، ص ۱۶۵

۶۰. نظام الاعرج، شرح النظام، ص ۵. مرحوم رضی در توجیه معنای تعدیه کارمته شرح مفصلی

می‌دهد (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۱، ص ۹۷)

-تعدیه باب افعیعال:

در کتاب علوم العربیه از معانی (غیرمشهور) باب افعیعال، تعدیه ذکر شده است و به تصریح مؤلف محترم، منظور از معنای تعدیه در باب افعیعال، همان تعدیه باب افعال است.^{۶۱}

سه مثال در این کتاب ذیل معنای تعدیه آمده است که عبارت اند از:

«اعروریت الحمار» به معنای: بر الاغ برهنه سوار شدم.

«إحلولیت الخُضرة» به معنای: سبزی را شیرین یافتم.

«إعصوب الناس» به معنای: مردم چند دسته و گروه شدند.^{۶۲}

اما در مثال اول «اعروری الحمار» یا الفرس به دو گونه در لغت نامه معنا شده

است:

«اعروری الفرس: صار عربياً»^{۶۳}

و «اعروریت الفرس: ركبته عربياً»^{۶۴} بلاجل

اما در لغت آمده است:

«لم یجیء فی الکلام إفعول مجاوزاً غیر اعروریت و اهلولیت»^{۶۵}

با توجه به این نکته و همچنین معنای عربی (من ثیابه): خلعها^{۶۶} می توان نتیجه

گرفت منظور مؤلف محترم علوم العربیه از تعدیه باب افعیعال - چنانچه قصد توجیه

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ.ش

۶۱. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۱۰۶

۶۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۶

۶۳. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم.

۶۴. اسماعیل بن عماد الصاحب، المحيط فی اللغة؛ محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر

القاموس؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ لویس معلوف، المنجد.

۶۵. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم؛ محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس

۶۶. لویس معلوف، المنجد.

داشته باشیم - تعدیه به معنای متعدی بودن است نه به معنای متعدی شدن. چرا که معنای متعدی شدن در این مثال و همچنین در دو مثال بعد صدق نمی‌کند. در این رابطه مجال بررسی کامل این مسئله وجود ندارد اما فقط به این مطلب اکتفا می‌شود که به فرض پذیرش تعدیه (متعدی کردن) باب افعیعال، باید ثلاثی مجرد آن ارتباط معنایی قبل از تعدیه را با آن داشته باشد. حال آن‌که می‌بینیم «عَصَبَ» بمعنای شَدَّ (تقویت کرد) و «حَلَا» بمعنای طاب (نیکو شد) آمده است.^{۶۷}

-تعدیه باب افتعال:

علوم العربیه برای باب افتعال معنای تعدیه را نیز برشمرده و در مثال آورده است: «قَعَدَ به معنای نشست متعدی نیست اما «ما اِقْتَدَكْ عَنْ اَمْرِكْ» به معنای «چه چیز بنشانند تو را از کارت»^{۶۸} متعدی آن است.»

اما در لغت «ما اِقْتَدَكْ عَنْه» به معنای «ما حَبَسَكَ» آمده است.^{۶۹} که ثلاثی مجردش هم با «عن» بوده و بمعنای «تَأَخَّرَ» است که هیچ ربطی به معنای ذکر شده در علوم العربیه ندارد. لذا این معنا هم پذیرفته نیست.

دلیل آن‌که به آسانی معنای تعدیه را در باب افتعال و افعیعال نپذیرفتیم و اصل را بر رد آن نهادیم این است که تنها علوم العربیه متعرض آن‌ها شده بود و همچنین برای آن‌ها در سایر کتب صرفی مشهور، معنایی یافت نشد.

-تعدیه باب استفعال:

علوم العربیه در معانی باب استفعال آورده است:

۶۷. لوییس معلوف، المنجد

۶۸. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۷۸

۶۹. لوییس معلوف، المنجد؛ محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس



«جَعَلَ الشَّيْءَ ... جَعَلَ، قرار دادن است یعنی فاعل، مفعول را چیزی قرار دهد که

ماده فعل بر آن دلالت می‌کند.»^{۷۰}

این معنا بسیار نزدیک به تعدیه و طبق تعریف ارائه شده در ابتدای تحقیق، همان تعدیه است. مثال آن آیه شریفه قرآن کریم است:

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

إِسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^{۷۱}

در لغت، «خَلَفَهُ» یعنی خلیفه او بود اما «إِسْتَخْلَفَهُ» به معنای آن است که او را خلیفه او قرار داد.^{۷۲} این معنا کاملاً با تعدیه درست در می‌آید و حتی با اندکی تسامح می‌توان امثالِ «سَتَعِظُمْتُمْ» و... را هم تعدیه دانست با این تفاوت که معنای جعل و تصویر تعدیه‌اش در ذهن است نه در عالم واقع همانطور که مرحوم رضی هم به این نکته اشاره‌ای دارد.^{۷۳}

تعدیه و صیروت، شباهت‌ها و تفاوت‌ها

در کتاب *صرف ساده* ذیل معانی باب افعال و تفعیل علاوه بر تعدیه، معنای دیگری تحت عنوان صیروت آمده است و این چنین معنا شده است:

«دارای مبدأ فعل شدن فاعل» یا «مفعول را دارای مبداء فعل کردن» مانند:

أثری زید: زید ثروتمند شد و أركبتُ زيدا: زید را دارای مرکب کردم»^{۷۴}

طبق این تعریف ما دو گونه صیروت داریم. حال آن‌که به نظر می‌رسد صیروت

۷۰. هاشم حسینی طهرانی، *علوم العربیه*، ج ۱، ص ۱۰۱

۷۱. نور: ۵۵

۷۲. لویس معلوف، *المنجد*.

۷۳. ر.ک. رضی الدین استرآبادی، *شرح شافیة ابن حاجب*، ج ۱، ص ۸۶

۷۴. سید محمد رضا طباطبایی، *صرف ساده*، ص ۱۵۸

نوع دوم یعنی «مفعول را دارای مبداء فعل کردن - توسط فاعل -» همان تعدیه می‌باشد پس به بررسی بیشتر می‌پردازیم:

این‌که صیوروت از معانی باب افعال است در کتب صرفی بدیهی قلمداد شده است. اما تنها مثال آورده شده ذیل معنای صیوروت، «أَعَدَّ الْبَعِيرُ» می‌باشد که معنایش «صار ذا غُدَّة»^{۷۵} (طاعون الإبل)^{۷۶} است. و همچنین در شرح المفصل اینطور مثال آورده است: «أَجْرَبَ الرَّجُلُ» و «أَنْحَزَ» به معنای «صار ذا جَرَبٍ وَ نُحَازَ»^{۷۷} تمام این مثال‌ها حکایت از نوع اول صیوروت دارند.

علوم العربیه از این معنا به عنوان «واجدیت» تعبیر کرده و گفته است:

«واجدیت یعنی دارا شدن فاعل چیزی را و آن چیز را ماده فعل قرار می‌دهند مانند أَثْمَرَ الشَّجْرُ: درخت دارای ثمر شد و أَوْرَقَ الشَّجْرُ: درخت دارای ورق (برگ شد) و أَشْوَكَ الشَّجْرُ: درخت دارای شوک (خار) شد و أَخْوَضَ النَّخْلُ: درخت خرما دارای خوض (برگ درخت خرما) شد و أَعَدَّ الْبَعِيرُ: شتر دارای غده شد.»^{۷۸}

مرحوم رضی در توضیح معنای صیوروت ذیل عبارت شافیه «ولصیوروتَه ذَا كَذَا» فرموده است:

«صیوروت به معنای آن است که فاعل باب افعال صاحب شیء شود و آن بر دو قسم است گاهی فاعل، صاحب مبدا اشتقاق فعل می‌شود مانند: «أَلْحَمَ زَيْدٌ»

۷۵. نظام الاعرج، شرح النظام، ص ۵۳؛ جمعی از علما (جرجانی، علی بن محمد)، جامع المقدمات (صرف میر)، ج ۱، ص ۱۳۶ و جمعی از علما (تفتازانی، مسعود بن عمر)، جامع المقدمات (شرح

التصريف)، ج ۱ ص ۲۳۰

۷۶. لوییس معلوف، المنجد

۷۷. ابن صانع، شرح المفصل لابن یعیش، ج ۷، ص ۱۵۹

۷۸. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۱، ص ۵۵



ای صار ذا لحم و ... و «أَعَدَّ البعير» ای صار ذا غده و گاهی فاعل صاحب صاحب مبدا اشتقاق فعل می شود مانند: «أَجْرَبَ الرجلُ» ای صار ذا ابل ذات جَرَب و «أَقَطَفَ» ای صار صاحب خيل تَقَطَفُ»^{۷۹}

در نتیجه می توان گفت صیوروت به معنای دوم در صرف ساده همان تعدیه است چرا که در معنای تعدیه هم گذشت که «تعدیه، تغییرُ الفعل بتضمینهِ معنی الجعل التصییر» می باشد و این صیوروت همان تعدیه است و علت دو تا شمردن آن در صرف ساده آن است که صرف ساده به تعدیه از نظر لفظی (افزودن یک مفعول به ثلاثی مجرد) می نگرند نه به صورت معنوی. مثالی که در ذیل صیوروت مفعولی آمده است «اقبرت زیدا» به معنای «جعلته ذا قبر» می باشد حال آن که با توجه به معنای قبر که دفن^{۸۰} می باشد به نظر می رسد این مثال همان معنای ثلاثی مجرد با تاکید و مبالغه است همان طور که فرا گفته است:

«تَمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، أَى جَعَلَهُ مَقْبوراً مِمَّنْ يُقْبَرُ»^{۸۱}

تفاوت قبل از تعدیه با مجهول تعدیه

در انتهای بحث تعدیه ممکن است این سؤال پیش آید که آیا فعل ثلاثی مجرد قبل از تعدیه با فعل متعدی شده مجهول از همان ماده، تفاوت معنایی دارد یا خیر؟ پاسخ این که هر چند دلالت مصداقی این دو استعمال ممکن است واحد باشد اما در معنا تفاوتی واضح وجود دارد:

در زبان فارسی وقتی گفته می شود فلان شخص مُرد، ذهن مخاطب به این که چه کسی او را کشت و علت این مرگ چه بود التفات پیدا نمی کند اما هنگامی که بگوئیم

۷۹. رضی الدین استر آبادی، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۱، ص ۸۸

۸۰. ابن منظور، لسان العرب

۸۱. همان



همو کشته شد فوراً ذهن مخاطب متوجه آن می‌شود که چه کسی او را کشت و یا به چه سببی کشته شد.

این معنا همان معنای تعدیه است که در زبان عربی هم به کار می‌رود. همانطور که «ذهب زید» به این معناست که «زید رفت» وقتی با حروف جر «ب» و یا با باب افعال متعدی می‌شود به این معنا می‌شود که «زید رفته» ولی یا کسی او را روانه کرده و یا کسی او را برده است. حال اگر بگوییم «ذهب بزید» یا «أذهبَ زید» چنین برداشت می‌شود: «من الذي جعله ذا ذهاب؟» یعنی تاکید کلام بر روی این می‌رود که شخص دیگری به عنوان سبب نقش ایفا کرده است.^{۸۲}

نتیجه گیری

مقوله تعدیه علاوه بر اثر لفظی افزودن یک مفعول به فعل، حائز یک معنای دقیق جعل و تصویر می‌باشد که به طرق مختلف به وسیله حرف جر خاص و یا برخی از ابواب ثلاثی مزید این معنا به مخاطب القا می‌شود. تعدیه معنوی همان صیورت فاعل است از نداشتن مفهوم مبداء فعل، به دارا شدن آن مفهوم که به عبارت دیگر جعل مفهوم مذکور برای فاعل است.

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۸۲. ر.ک: رشید شرتونی، مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۲۵ و فاضل صالح سامرای، معانی النحو، ج ۲، ص ۷۳ در این دو کتاب به طور مفصل فرق میان مطاوعه و مجهول ثلاثی مجرد مطرح شده است که کاملاً قابل تطبیق با بحث ما می‌باشد. همانطور که نتیجه‌های این دو بحث واحد است (ففي فُعلٍ دافعٌ خارجي بحذفِ إنفَعَلَ الذي يبدو فيه الفعل كأنه حَصَلَ ذاتياً ... و اذا البحارُ فُجِرَتْ (انفطار/ ۳۱) و اضرب بعصاك الحجر ففَجَرَتْ منه اثنتا عشرة عينا (بقره/ ۶۰) فان انفجار الماء من الصخره حدث ذاتياً بخلاف فُجِرَتْ الذي يفيد ان مفجر فُجِرَها)



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۴۵۸ه.ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت، نشر دار الکتب العلمیه، بی‌تا.
۳. ابن صائغ، یعیش بن علی بن یعیش (۶۴۳ ق)، *شرح المفصل لابن یعیش*، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۹ ق.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا (۳۹۵ ق)، *معجم مقاییس اللغه*، مصر، نشر مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۲۸۹ ق.
۵. ابن منظور، جمال الدین حمد بن مکرم (۷۱۱ ق)، *لسان العرب*، بیروت، نشر دارالصادر، بی‌تا.
۶. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۷۶۱ ق)، *مغنی اللیب*، قم، نشر کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (رحمه الله علیه)، بی‌تا.
۷. بستانی، فواد الغرام (۱۹۰۶م)، *فرهنگ ابجدی*، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۸. *تاج اللغه و صحاح العربیه*، نرم افزار جامع الاحادیث نور.
۹. جمعی از علما (تفتازانی، مسعود بن عمر)، *جامع المقدمات (شرح التصریف)*، قم، نشر هجرت، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. جمعی از علما (جرجانی، علی بن محمد)، *جامع المقدمات (صرف میر)*، قم، نشر هجرت، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. حسینی طهرانی، هاشم (۱۴۱۱ ق)، *علوم العربیه*، قم، نشر اخلاق، ۱۳۸۸ ش.
۱۲. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن (۶۸۶ ق)، *شرح شافیه ابن حاجب*، بیروت نشر دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۵ ق.
۱۳. زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، مصر، نشر منشأة، ۱۳۰۶ ق.



۱۴. سامرایبی، فاضل صالح، *معانی النحو*، نشر مؤسسه التاريخ العربی، ۱۴۳۴ ق.
۱۵. شرتونی، رشید (۱۹۰۶م)، *مبادئ العربیة*، قم، نشر دارالعلم، ۱۳۶۶ ش.
۱۶. *شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم*، نرم افزار جامع التفاسیر نور.
۱۷. شیرافکن، حسین، *الهدایه فی النحو فی ثوبها الجدید*، قم، نشر نصایح، ۱۳۹۵ ش.
۱۸. الصاحب، اسماعیل بن عماد (۳۸۵ ق)، *المحیط فی اللغة*، بیروت، نشر عالم الکتب، بیتا.
۱۹. صافی، محمود، *الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ*، دمشق، دار الرشید، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. صبان، محمد بن علی (۱۲۰۶ ق)، *حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی*، قم، نشر دار احیاء الکتب العربیة، منشورات رضی، ۱۳۶۲ ش.
۲۱. طباطبایی، سید محمد رضا، *صرف سادہ (ویرایش ۱۳۹۵)*، قم، نشر دارالعلم، ۱۳۹۵ ش.
۲۲. غلائینی، مصطفی (۱۹۴۴م)، *جامع الدروس العربیة*، بیروت، نشر دارالکوخ، ۱۳۸۸ ق.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۳۸۳ ق)، *العین*، قم، نشر دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. فیروزآبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب، *قاموس المحیط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۴ ق.
۲۵. قیومی، احمد بن محمد (۷۷۰ ق)، *المصباح المنیر*، قم، نشر دارالکتب العلمیة، ۱۹۲۸ م.
۲۶. معلوف، لويس، *المنجد فی اللغة و الأعلام*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۰۸ م.
۲۷. نظام الاعرج، حسن بن محمد (۷۲۸ ق)، *شرح النظام*، قم، نشر دارالحجة للثقافة، ۱۴۲۸ ق.
۲۸. یعقوب، اصیل، *موسوعة النحو و الصرف و الإعراب*، بیروت، نشر دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸ م